

متن پرسش

سلام استاد: وقتتون بخیر. نظرتون راجع به این متن چیه؟ بدن نفس بسم الله الرحمن الرحيم تبیین عالم ذر (سخنرانی سرکار خانم لطفی آذر در شهر تهران) (خلاصه جلسه هفتم، ۸ رمضان ۱۴۴۰) بدن نفس پس از تبیین ماده و صورت، رسیدیم به اینجا که ارواح دارای اجسام هستند. دانستیم که جسد مانند قشر و پوست است و جسم مانند مغز آن. همچنین دریافتیم که جسم و نفس دوتا نیستند، بلکه دو روی یک حقیقت‌اند. اکنون می‌خواهیم با ویژگی‌های بیشتری از «جسم» و «جسد» آشنا شویم؛ زیرا شأن نفس آن است که در هر عالمی، بدنی داشته باشد که با آن همراه بوده؛ متناسب با نفس باشد و بتواند خواص نفس را نشان دهد. پس باید بفهمیم که کدام بدن، همراه نفس است، جسد یا جسم؟ و اینکه آیا جسد، بی‌واسطه با نفس مرتبط است یا نیاز به واسطه‌ای به نام جسم دارد؟ بدن مادی یا ظاهری یا جسد، همان بدن مجازی و اعتباری است با خصوصیات مخصوص به خود. درحالی‌که جسم، بدن حقیقی یا بدن اصلی ماست با خصوصیات خاص خودش و این نفس یا جسم است که جسد را تدبیر می‌کند. مسلماً بدن حقیقی ما که با نفس متحد است، این بدن مادی و ظاهری نیست. چراکه بدن حقیقی ما، با من ما (نفس) آمده و با من ما هم می‌رود؛ یعنی اگر من به عنوان من، ثابت و باقی هستم که هستم، آن بدن هم باید ثابت و باقی باشد، درحالی‌که بدن مادی ما دائم در حال تغییر است و مسیر فنا را طی می‌کند. دیگر اینکه یکی از خصوصیات بدن مادی یا جسد ما این است که گذرا و اعتباری است و حس حقیقی را نشان نمی‌دهد، درحالی‌که جسم، دارای حسی حقیقی است. عمیقاً ادراک می‌کند، می‌سوزد، خوشحال می‌شود، لذت می‌برد و هرگز گذرا نیست. این همان حقیقتی است که قرآن درباره آن می‌فرماید: "جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا" [۱]؛ یعنی سخن از جلودی به میان آورده است که متعلق به جسم و حیوان [۲] است. متأسفانه مصیبتی که ما درگیرش هستیم این است که در زندگی و روند حرکتان، برای بدن مادی‌مان اصالت قائل شدیم. بدن حقیقی نفس خود را نشناختیم و تمام خواص متغییر بدن ظاهری؛ یعنی داشتن و نداشتن، مریضی و سلامتی، ناراحتی و خوشحالی و... را در تناقض با حس بقا و ثباتمان یافتیم و جایش را پیدا نکردیم و با این نگاه غلط، به خدا شکایت کردیم و از این همه فشار و سختی ناراحت و گله‌مند شدیم! گله از اینکه او میل بقا را در ما نهاده، اما پیری و فرتوتی را به سراغمان فرستاده و ما را دچار انواع بیماری‌ها کرده است! این درحالی است که ما هستیم و ما، ما هستیم و وجود، ما هستیم و بقا، ما هستیم و زیبایی، ما هستیم و سلامتی، ما هستیم و جوانی، ما هستیم و آزادی، ما هستیم و رهایی، ما هستیم و عدم پیری و مرگ، ما هستیم و عدم بالاپایین و...؛ اما اینها برایمان جا نیفتاده است، درحالی‌که حقیقت ما عین اینهاست و ما باید به

دنبال شناخت بدنی برای نفس باشیم که این خصوصیات را داشته باشد. جسم یا بدن حقیقی ما، لطیف و در ذات خود، زنده و نامیراست، درحالی که وقایعی که بدن مادی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند، همگی عارض و هیچ‌اند. بدن اصلی که تکویناً نامیراست، خراب نمی‌شود، هست و خواهد بود. نوری است و به‌هرحال به عالم نوری وصل خواهد شد و به فضایی خارج از فضای محدودیت‌ها خواهد رفت. البته ساختار زشت یا زیبایی او به دست ما و به اختیار ماست؛ اما ایجاد، خواص و احکام آن به دست ما نیست. نکته اینجاست که در تضاد بین جسم و جسد، باید به سود و زیان جسد توجه نکرد؛ اما اغلب ما، به این بدن ظاهری تشخص و شخصیت داده‌ایم، همه کار برایش می‌کنیم، بی‌خبر از اینکه گاهی سودی که به بدن مادی می‌دهیم به جسم ضرر می‌زند. نمونه این مسأله را می‌توانیم در تربیت فرزندانمان ببینیم، آنجا که در پی سود مادی او می‌دویم و تمام وسایل راحتی‌اش را فراهم می‌کنیم تا سختی نکشد؛ درحالی که فراموش کرده‌ایم ممکن است این سختی‌ها برای کمال و وسعت نفس او مفید باشد. از جمله ویژگی‌های بدن مادی ما این است که بسیط نیست، بلکه از جواهر ترکیب شده است؛ یعنی از جوهر آب، خاک، آتش و باد. ابعاد سه‌گانه دارد. دارای طبیعت است. در زمان است و تغییر و تحول دارد. همچنین جسد ما، در حقیقت انسانی ما هیچ نقشی ندارد. عاریه و عارض است. حیات، ذاتی آن نیست و لذا از آن گرفته می‌شود. مثل پارچه که هر چقدر هم که خیس باشد و از آن آب چکه کند، هرگز به آن آب نمی‌گوییم و هرگز منتظر نیستیم که تا آخر عمرش خیس بماند. چون می‌دانیم آب ذاتی آن نیست. جسد خواص خاص خود را دارد و میراست و این جسم اصلی یا نفس ماست که لحظه‌به‌لحظه به جسد حیات می‌دهد. حال اگر ما خواص وجود را فی‌نفسه به جسد نسبت داده و به آن اصالت دهیم؛ به محض پیری و خمیدگی و مریضی و... یقۀ خدا و پیغمبر را خواهیم گرفت، که چرا جوانی را دادی و حالا گرفتی؟! آری، همه ما دوست داریم سالم و شاداب و زیبا باشیم، اما این جسد با ما راه نمی‌آید! و همین، نشان‌دهنده این است که جسد عاریه است و باید دنبال بدنی باشیم که حقیقت وجود ما با آن همراه خواهد بود. با توجه به ویژگی‌هایی که برای بدن مادی و بدن حقیقی نام بردیم، به این نکته پی می‌بریم که نفس اصلاً در جسد تصرف نمی‌کند؛ بلکه آن را می‌سازد که از آن استفاده کند. مثل بدن که لباس را می‌دوزد تا از آن استفاده کند؛ لذا حیات انسانی را در جسد، نباید جستجو کنیم. نکته مهم اینکه بسیاری از افراد، جسم مادی یا جسد را «ماهیت» فرض کرده‌اند، درحالی که این جسد، ماهیت نیست؛ بلکه عارض بر ماهیت است. درواقع نفس ماهیت است و مراتب دارد. ماهیت؛ یعنی آنچه از حق سرازیر و لبریز شده و از ازل تا ابد جریان دارد؛ اما در عین حال، غیر حق، عین ربط به او و آویزان به اوست. ماهیت با وجود، ترکیبی اتحادی و تعلق ذاتی دارد. مثل تری، که با آب تعلق ذاتی دارد، اما با پارچه تعلق عرضی دارد. مهمترین ویژگی‌های بدنی که با نفس اتحاد دارد و جسم یا وجود و ماهیت ما را تشکیل می‌دهد، این است که: طبیعتی مغایر با طبیعت بدن عنصری دارد. لطیف و نوری است. هرگز پیری ندارد. بالملکه درست پیش می‌رود. به سبب اتحادش با نفس، شنونده، بیننده و رونده است و نور حیات و تمام

کمالات در آن ساری و جاری است. محسوس به حواس ظاهر نیست. با حقیقت یا با جسم لطیفی مثل خودش درک می‌شود. فی‌نفسه زنده است و همیشه با ماست و چنان عینیت و اتحاد با نفس دارد که می‌توان آن را همان نفس دانست؛ یعنی همان رتبه‌ای، که در عالم ذر، حق را با تمام جلواتش دید و شناخت و «قَالُوا بَلَىٰ» گفت. همان مرتبه‌ای که حضرت علی (علیه‌السلام) درباره شهود حق در آن رتبه فرمود: «لَمْ أُعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»؛ یعنی من خدای زنده و حی را پرستش می‌کنم. این نوع پرستش، پرستشی است که هرگز بن‌بست و ناآرامی ندارد، زیرا بنده حق را به‌عینه در نفس خود به‌نظاره نشسته و به‌راحتی می‌تواند امور خود را به دست ربوبیت چنین ربی بسپارد تا تدبیرش کند. خلاصه کلام اینکه جوهر نفس انسانی، دارای حرکت اشتدادی است که از پایین‌ترین مراتب هستی که همان هیولا و ماده است تا بالاترین آن امتداد می‌یابد و بدنش هم با خودش در حرکت است. حرکت نفس به خودی خود، خوب و عالی است؛ اما سالم یا ناسالم بودن آن به ما بستگی دارد. زیرا نفس در هر مرحله از سیر تکاملی‌اش، با آن مرحله متحد می‌شود. از این‌رو فرآیند تکوین شخصیت و هویت انسان، دقیقاً در ارتباط با چیزی است که انسان در پی کسب آن است، لذا بایسته و شایسته است که انسان پیوسته متوجه عالم جسم و نفس و مفارقاتش باشد تا در هر دم و بازدم، به عوالم بالاتر اتصال داشته باشد. [۱] - سورة نساء، آیه ۵۶. [۲] - حیوان؛ یعنی حی و زنده

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: عنایت داشته باشید که در این موارد باید نکته‌ای که مورد سؤال‌تان هست را مطرح بفرمایید وگرنه ما مجبور هستیم با خواندن چنین متون طولانی از جواب‌دادن به بقیه سؤال‌های کاربران محترم باز بمانیم. موفق باشید